

رجوع باصل!

۱

نگارش آقای ذبیح‌الله صفا

با اینکه هر زبانی را در لغات خارجی که در آن وارد میشود تأثیراتی است که از آن نشاید گذشت عده‌ای از دانشمندان ما سعی دارند لغات عربی را، که در فارسی آمده و هیئتی جدید و گاه معنایی دیگر یافته است، با همان صورت اصلی که در کتب لغت عربی موجود است استعمال کنند، و ما چون در اثر استقراء موارد استعمال لغات عربی در فارسی بمطالعی رسیده‌ایم که مخالف منظور اینانست، در اینجا می‌خواهیم عدم صحت عقیده ایشان را ثابت کنیم، و برای این منظور از کیفیت حدوث السنه و پیدایش اختلاف لهجات و دلایل تغییراتی که در لغات اجنبی بگزبان پیدا میشود در اینجا بحث خواهیم کرد:

غات ایجادعلامات و کلمات نیازمندی بشر است بتعبیر مکثونات ضمیر خود. یعنی انسان اولیه پس از سالها بی‌زبانی بجای آنکه مقاصد خود را بطرف مقابل با اشارات متعدد و مختلف نارساکه از هر یک معنایی مستفاد میشود، بفهماند، الفاظ کوتاهی را اختیار نمود و بوسیله آنها مقصود خود را باسانی ادا کرد. لغات بدین ترتیب در میان دسته‌های اولیه بشر که امروزه هر یک از آنها نژادی بزرگ تشکیل میدهد پیداشد.

پیداست که افراد این دسته‌های کوچک اصلی بتدریج در اثر توالد و تناسل فزونی یافت و این افزونی عدد آنانرا مجبور کرد که دل از موطن اجدادی برکنند و هر دسته‌ای بجانبی عزیمت کنند و در محیطی جدید ساکن شوند، درحالی که از پدران خود زبانی را که برای رفع احتیاجات ایشان در آن محیط مخصوص مناسب بود، وارث میبردند. محیط جدید ایشانرا با احتیاجات و موجودات و اختصاصات جدیدی مصادف کرد که برای آنها باغات و علاماتی جدید احتیاج پیدا کردند و مجبور شدند که آنها را با مایه لسانی که قبلا داشتند وضع و ایجاد نمایند و بدین ترتیب زبان این دسته را با زبان اصلی آنان یکوجه اختلاف پیدا شد.

علاوه بر این وجه اختلاف برورده‌ها در این دسته اخیر بسلینه ملی خود و در نتیجه تأثیراتی که محیط جدید از هر حیث در آنان کرده و ساختمان روحی و جسمی ایشان را بوجه متمایزی از قوم اصلی دور نمود، همان الفاظی را که از سرزمین اصلی خود بهمراه آورده بودند تغییراتی جزئی دادند و در صورت ترکیبی جمل و عبارات باقتضای کیفیت روحی جدید خود اختلافاتی ایجاد کردند، و باین ترتیب اختلاف لهجه نیز بر آن وجه اختلاف اولی افزود شد و این زبان را بکلی از زبان اصلی متمایز ساخت.

از همان دسته اصلی دسته‌های فرعی دیگری نیز هریک بطرفی رفته‌ودر محیطی مخصوص سکونت اختیار کردند و هر دسته‌ای بنوبه خوددر تحت تأثیرات محیط جدید و بعللی که فوقاً ذکر شد تغییراتی در زبان اصلی خود داده و لسانی جدید وضع کردند ، و بالهره تمام دسته‌های مختلفی که اصلشان بیک قبیله میرسد هریک دارای زبان ولهجه ولغاتی جدید شدند که درجملگی تأثیر بیک لغت اصلی مشاهده میگردد .

درمیان دو قومی که زمان جدایشان بسیار نزدیک بود و درمجاورت هم زندگی میکردند نیز همین اختلافات موجود است و ما برای نشان دادن نمونه‌ای ازین اختلافات زبان ایرانی و سانسکریت رادر بعضی موارد با هم مقایسه میکنیم :

بیاداست که قوم هندوایرانی موقعی که درصحرای ماوراء رودجیحون و جبال هندو کوش بسر میردند فی‌المثل برای ماه و آفتاب لغتی داشتند که این دو در نوع خود را بدانها مینامیدند ، و چون از این سرزمین درائر علمی که اوستا ذکر میکند بمهاجرت برخاستند و ازهم جدا شدند دستهای راه مغرب را پیش گرفته بسر زمینی که بعدها ایران خوانده شد آمدند ، و دستهای دیگر بجنوب شرقی سرزیر شده در سرزمین خرم هندوستان جایگزین گردیدند ، بدون اینکه لغات اصلی را تغییر دهند یکی آنها را ماس و میترا^۱ و دیگری ماه و میتر^۲ گفت ، و بهمین ترتیب است کلمات « ورتراغه » و « وهران » و « یم » و « یم » و امثال آنها .

اختلاف لهجه حتی در لغات محلی بیک قوم نیز بهمان جهانی که قبلاً گفتیم مشاهده میشود . بترتیبی که گاه بزحمت میتوان وجه شباهت بعضی از لهجات را پیدا کرد چنانکه اگر زبان فرس هخامنشی و زبان اوستائی (که اولی لهجه جنوبی و دومی لهجه شرقی ایران است) و زبان تبرستانی و کیلانی (که محققاً لهجات قدیم و جدیدشان باهم چندان فرق ندارند) را باهم مقایسه کنیم اختلافات کلی در آنها مشاهده مینمائیم چنانکه گاه این اختلافات بعضی را با شباهت میاندازد و وادار میکند که این لهجات را بکلی ازهم جدا و مستقل بدانند ولی اندکی تامل و دقت در آنها بر ما آشکار میسازد که این لهجات جملگی بیک اصل منتهی میشوند .

علاوه بر اختلافات محیط امری دیگر یعنی « زمان » نیز در زبان تأثیر کامل دارد چه بر مرور ایام اطلاعات اقوام توسعه یافته و عوامی بیان می‌آید که محتاج بقرار دادولغات و اصطلاحات مخصوصی است و گذشته ازین کیفیت زبان بیک قوم هم در اعصار مختلف تغییراتی میدهد .

بنابراین مقدمات زبان تا به کیفیت نزادی و محیطی و زمانی هر سه است و در اثر اختلاف هریک اختلافاتی جدید در آن پدیدار میگردد . و بالتبلیجه زبان بیک قوم رادر دوره‌ای میزاتی جدید در میان می‌آید و تغییرات زبان ایرانی در هر دوره‌ای این مدعای ما را کاملاً ثابت مینماید .

اما این نکته واضح است که هر قومی دارای خصائصی در زندگی و اطلاعات خویش است که قوم دیگر (بخصوص اگر از نژاد علیجده‌ای باشد) از آن بهره‌ای ندارد و اگر احیاناً در اثر اتفاقات تاریخی این دو قوم باهم مخلوط شدند و یا رابطه‌ای شدید باهم پیدا کردند ناچار و بحکم احتیاج اختصاصات و اطلاعات قومی بیکدیگر را میگیرند و از همین راه لغاتی جدید در میان آنان پیدا میشود که از بیک اصل نامانوس و اجنبی گرفته شد .

اکنون باید دید که آیا عوامل مذکور در اختلافات لهجات و تغییراتی که باختلاف محیط در لغات اصلی يك زبان ایجاد میشود ، در این مورد نیز حکم فرماست .

در این مورد تاثیر عوامل مزبور بمراتب شدیدتر و سخت تر از موارد دیگر است و از امور لازمه طبیعت بشمار میآید و مقاومت در قبال آن مخالفت باناموس طبیعی و بالنتیجه محال است . چه اگر فی المثل آن هندو لغت اصلی هند و ایرانی را که برای کرده قمر داشت «ماس» و ایرانی آنرا «ماه» تلفظ نمیکرد و همان لغت اصلی را که ناچار از همین سنخ بود بکار میبرد ، بر زبان او چندان گران نمیآید و در نزد او وحشی و نامانوس نبود . ولی اگر همین قوم مثلا بيك لغت اجنبی سامی مصادف میشد که اصلا بگوش او نخورده بود و یا اصولا کیفیت اداء آن بامخارج صوتی وی مغایرت داشت ناچار و بحکم ناموس طبیعی و اختصاصات نژادی و مکانی در آن آقدر تغییر ایجاد مینمود که طبیعت وی نزدیک شود و با گوش او آشنا گردد ، و همین طور است اگر قومی سامی بيك لغت آریائی بر خورد .

پس هر زبانی را نوامیسی مخصوص است که ورود لغات اجنبی نیز بشرط اطاعت از آن نوامیس صورت میگیرد. مثلا در زبان عرب وزن «فَعْلُول» نادر و حتی نایاب است و عدم وجود این وزن در زبان عرب بر ما ثابت میکند که ملت عرب را استعمال آن بر زبان و گوش گران میآید و بعبارت دیگر عرب نمیتواند «فَعْلُول» بگوید و بشنود. بنابراین اگر از بيك زبان اجنبی مثلا زبان ایرانی باخذ لغتی در موردی که قبلا برای او وجود نداشت ، مجبور شود و آن لغت بر وزن «فَعْلُول» باشد ناچار باقتضای طبیعت و ناموس انسانی خویش در آن تغییری میدهد و آنرا بوزن «فَعْلُول» که در زبانش بسیار استعمال میشود با آن مانوس است می آورد و بالنتیجه «دَسْتور» (وزیر) را «دَسْتور» و «زَنبُور» را «زَنبُور» و «تَنبُور» را «طَنبُور» تلفظ میکند .

و نیز بهمین ترتیب وزن «فَعْلَال» در عربی جز در مضاعف بسیار نادر است و ازین جهت اگر این قوم بلغاتی از فارسی که بوزن فَعْلَال باشد محتاج شوند برای اینکه بر زبان ایشان ثقیل نباشد مثلا آنرا بوزن «فَعْلَال» میآورند یعنی «کَرِباس» و «سَرَداب» و «اَبوان» را «کَرِباس» و «سَرَداب» و «اَبوان» میگوید . و همچنین چون عرب را از استعمال وزن «اَوِیه» (ازادوات تشبیه و نسبت در فارسی) کراهتی عظیم است ناچار آنرا به وزن «وِیه» تبدیل میکنند و بالنتیجه «ماهویه» و «نفتویه» و «مشکویه» و «درستویه» را «ماهویه» و «نفتویه» و «مسکویه» و «درستویه» تلفظ میکنند (اگر چه گاه بعضی از این اسامی بوزن فارسی هم استعمال شده است ولی این استعمال فقط در اشعار اتفاق افتاده و بسیار نادر است . این بسام گوید :

رایت فی الزوم ابی آدما	صای علی الله ذوالفضل
فقال ابلاغ ولدی کاهم	من کان فی حزن وفی سهل
بان حوا امهم طالق	ان کان نفظویه من نسلی
	معجم الادباء ج ۱ ص ۳۰۷

علاوه بر اختلاف اوزان در السنه، اختلاف حروف نیز در آنها موجود است و مثلا در

زبان عربی چون حروف «ژ» و «کن» و «پ» وجود ندارد، اگر کلمه‌ای از زبانی در آن وارد شود که حاوی حروف مزبور باشد ناچار این حروف بمخارج مشابه خود بدل خواهند شد و فی‌المثل «ژ» به «ز»، «ج» و «پ» به «ب»، «ف» و «گن»، به «ک»، «ج»، «ق» مبدل میشود.

چنانکه بزدر «بزدجرد» و گند شایوز «گند ساپوز» و آیریز گان «افر یچکان» میگردد. رحتی نواعیس این زبان عربی را ازین تصرفات نیز برتر میبرد و او ادرا میکند که گاه در لغات و کلمات ماخوذه اختلافاتی ایجاد کند و حرکاتی بر آنها بیفزاید و یا از آنها بکاهد. و فی‌المثل گایایگان را «جر فادقان» و شمی (یعنی اباس شب) را «سین» و دمتندرا «دستند» (بفتح ثالث) و خورگه را «خورنق» و ویچیرا را «وزیر» تلفظ نماید. پس ازین تصرفات باید گفت که آن کلمات دیگر از صورت اصلی خود بیرون آمده صورت کلمات عربی را گرفته اند و بالتبعه عرب میتواند باسانی آنها را در تحت قواعد صرفی و نحوی خویش در آورد و آنها را بصیغه جمع استعمال نماید و یا صرف کند و فی‌المثل وزیر و وزراء و زارة و وزیر بوزر و امثالها ذرات خویش بیازد. یعنی پس از تصرفات فوق راه هرگونه تصرفی برای او باز میسرند و میتواند این لغات و کلمات اجنبی را مانند يك لغت اصیل عربی بهر نحو که قانون باو دستور میدهد، در آورد.

عین همین تصرفات در سایر السنه عالم نیز معمول است و فی‌الدلیل در فراسه بزحمت میتوان لغتی یافت که از زبان های اجنبی در آن داخل شده و تغییری نیافته و بعبارت آخری تابع نواعیس زبانی و مخارج صوتی این ملت نگردیده باشد. و شاهد مدعی ما فرهنگهای مفصل این زبانست که هر کس را بداند دسترس میباشد و ما احتراز از تطویل را از ذکر آنها صرف نظر میکنیم. فقط باید بدانیم لغاتی که از زبانهای شرقی در این زبان داخل شد تغییراتش شدیدتر از لغات وارد از یونانی در آن زبانست چنانکه مثلا لازورد (عرب لاورد) چون فراسه نقل شد «Lazuro» گردید و چنانکه دیده میشود از «لا» کلمه لازورد با آنکه جزء کلمه است حرف تعریف ساختند. ولی بالعکس الدبران با آنکه الف و لامش برای تعریف است در فراسه جزء کلمه شد و این کلمه «Paldébaran» مبدل گردید و نظیر همین کار در کلمات انجیر و الکحل (الکل) شده است. در لغت کاروان را عفتده جدیدی یافت، و از امثال این لغات در این زبان بسیار میتوان یافت.

اکنون که در نتیجه استقراء در بخش از موارد جزئی دو زبان مهم ادبی دنیا میتوانیم بی هیچ دغدغه خاطر این قیاس خود را «هر زبان را نواعیسی مخصوص است که ورود لغات اجنبی نیز بشرط اطاعت از آن نواعیس صورت میگیرد» صحیح بدانیم، لازم است که در زبان فارسی نیز بیافتن موارد تحقق این قانون همت بگذاریم و ببینیم که آیا ایرانیان نیز در استعمال لغات اجنبی رعایت روح و ذوق و اطاعت از نواعیس زبان خویشی کرده‌اند؟

Vichira - ۱

نمونهٔ مباحث هندی

در دندنان داردا کتون میخورد آب از قلم!

نرگس از چشم تو دم رد در دهانش زد صبا

که بی عصا نتواند بچشم یار رسید!

مگر بصره اثر کرد صدف طالع من